

نشریه مبارزه طبقاتی برای شماره ۱۸ خود، دو سؤال کلی طرح و برای پاسخ برای تنی چند از افراد فرستاده است. سئوالات به این قرار هستند :

۱ - مهم ترین مولفه های اوضاع سیاسی ایران و کردستان کدام ها هستند و اوضاع سیاسی - طبقاتی را چگونه ارزیابی می کنید؟

۲ - با توجه به این ارزیابی، انتظارات شما از کومله چیست؟ و بایستی به کدامیک از معضلات و موانع پردازد و در ظرفیت خود به آن ها پاسخ دهد ، و هم چنین چه استنتاجات عملی و پراتیکی از آن ها داشته باشیم؟

من می گویم بسیار فشرده محورها و جنبه های اصلی پاسخ هایم را به نحوی که خصلت نما و روشنگر سطوح و لایه های متفاوت قدرت و سیاست در ایران باشد را بیان کنم.

ناپایداری و بی ثباتی وضعیت

مهم ترین خصلت و ویژگی دوره ای که از شروع انقلاب و قیام بهمن ۱۳۵۷ و شرایط بعدی تا لحظه ی کنونی را در برمی گیرد ، ناپایداری، تزلزل و تکانش های دوره ای و متناوبی است که جمهوری اسلامی را از همان آغاز استیلا و غلبه بر جنبش انقلابی مردم و توده های کارگر و زحمتکش ، با روند ریزش و کاهش نیرو و محدود شدن افق سیاسی و تنگناهای مختلف اقتصادی و اجتماعی و ایدئولوژیک مواجه ساخته است. به عبارت دیگر ، مهم ترین مولفه و خصلت حاکمیت سی و چند ساله رژیم ، علیرغم تداوم و استمرار قدرت در ائتلاف ضدانقلابی و مرتجعانه ای که از نیمه ی دوم سال ۵۷ به طور جدی شکل گرفت و رژیم جمهوری اسلامی را به پیدایی آورد، موقعیت و صورت بندی ناپایدار ، متزلزل و مبتنی بر بحران های کوچک و بزرگ سیاسی ، اقتصادی و ایدئولوژیک بوده است. این ناپایداری که نشانه ی جنگ قدرت در میان قدرت ها و انحصارات و دولت های امپریالیستی است که لاجرم در داخل نیز انعکاس می یابد، در عین حال و حتی مستقیم تر و بلاواسطه ، از عدم تثبیت ساز و کار و تولید ، مبادله و توزیع نظام بورژوازی ناشی می گردد. این ساخت و خصوصیت سرمایه در تمام دوران رژیم جمهوری اسلامی، بر آن چنان اقتصاد سیاسی است که در بستر خود ، ناپایداری ، تغییر و تحول و تکانش های دایمی در لایه ها و طبقات اجتماعی و به طور دیالکتیکی و لامحاله در مناسبات طبقاتی جاری در سطح و عمق جامعه را ایجاد می کند .

موج های دوره ای و قوی در ساختارهای استراتژیک قدرت های جهانی، از جمله فروپاشی سوسیالیسم اردوگاهی ، رشد اقتصادی دورقمی و پیش روی کاپیتالیسم چینی در بازار جهانی ، عقب نشینی جنبش های کارگری در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و تعرض بورژوازی به دستاوردهای طبقه کارگر در مهم ترین پایگاه های سرمایه داری اروپا و آمریکا و ژاپن در هیات نئولیبرالیسم ، رشد اقتصادی و پیش روی کاپیتالیسم روسی در منطقه و جهان، بروز عمیق ترین بحران اقتصادی سرمایه داری پس از بحران ۱۹۲۳-۱۹۲۹ و تداوم آن تا این لحظه، فروکش کردن جنبش های رهایی بخش و عبور از فاز اول این جنبش ها و تاسیس دولت های ملی با غلبه شیوه تولید سرمایه داری و وابستگی شدید این کشورها به بازارهای جهانی ، پیدایی اسلام سیاسی در هیات پان اسلامیسم، اخوان المسلمین، طالبان ، القاعده و اسلام میلینان و مسلح دستجات ماوراء ارتجاعی و شبه فاشیستی در الجزایر، ایران ، عراق ، افغانستان، شمال و شرق افریقا و غیره، و نیز بروز پدیده های هم چندی که به تشکیل حاکمیت های نوظهوری از نوع جمهوری اسلامی در ایران ، طالبان در افغانستان و دولت های لیبرال- اسلامی در ترکیه ، مصر، تونس و لیبی - پس از سقوط دیکتاتورهای وقت - انجامید ، همه به سهم خود و در اندازه های معینی، بر اوضاع سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک دهه های انتهایی قرن بیست و دهه اول و دوم قرن حاضر، تأثیرات عمیقی گذارده است که به طور مستقیم در فضای سیاسی و اجتماعی ایران ، در طبقات و مناسبات طبقاتی ، اشکال سیاسی مبارزه و دسته جات و احزاب و تشکل های بورژوازی ، خرده بورژوازی و کارگری و حتی

ملی و ناسیونالیستی - برای مثال اشکال کنش گری و مبارزه و پیکار خلق ها در ایران هم چون خلق کرد، عرب و بلوچ و غیره - موثر و نافذ بوده است.

منابع قدرت و صف بندی طبقاتی

اگر بخواهیم به طور مشخص تر و از نزدیک اوضاع کنونی را در ایران بررسی کنیم، می توانیم به صورت ذیل این اوضاع را تراز بندی نماییم :

برای تمام دوره ای که به پیداری اسلام سیاسی و قدرت یابی و حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران منجر گردید، به تقریب به سه قدرت، گرایش و قطب بندی سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک مواجه بوده ایم که عقبه و پایگاه اجتماعی آنان را می توان به تقریب در سطح و عمق جامعه مشاهده کرد.

دسته اول دستگاه روحانیت است که با پرچم اسلام سیاسی و شیعه گری و با پارادایم ولایت فقیه به فوریت کوشید سلطه جابرانه و مستبدانه و انحصاری خود را بر کلیه حوزه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی اعمال نماید. حضور گسترده و یک باره دسته جات مختلف روحانی از صدر تا ذیل به گونه ای بود که آنان توانستند مهر خود را بر انقلاب حکومت و قانون اساسی مدون شده آن بکوبند و به طور زننده و یک جا خود را وارث، رهبر و عین انقلاب قلمداد نمایند. امری که با هیچ یک از سر به زنگاه های تاریخی مردم و توده های زحمتکش ما هم سو نبوده و خیلی زود آشکار گردید که در پشت شعارها و نصایح "پیامبر گونه"، ردیالانه ترین مطالبات و انگیزه های مادی پنهان گردیده است.

پوپولیسم و عوام فریبی، ارتجاع، تحجر، امپریالیسم ستیزی کاذب و سطحی و عوام زدگی، سهم خواهی غارتگرانه، وغیره وجه اساسی این دارودسته بود که در رهبری برکشیده شده آنان، خمینی به واضح ترین شکل هرروزه تکرار می شد. رهبری ای که طابق النعل بالنعل و مطابق قاعده مستبدانه ولایت فقیه، خامنه ای همین روش ها را دنبال کرده است.

دسته دوم طیف رنگارنگ بورژوازی مغلوب رژیم شاهی بود که در هیات لیبرالیسم اسلامی و نهضت آزادی تجدید حیات کرد و بعدتر به صورت های بنی صدریسم، اصلاح طلبی، "جنبش سبز" و امثالهم ادامه یافت. در مقطع انقلاب ۵۷ به این دارو دسته تحت عنوان ملی و مترقی این نقش داده شد که محلل حکومت اسلامی گردد و انتقال قدرت را با کمترین هزینه برای بورژوازی، امکان پذیر سازد. امری که تحقق یافت و بر نقش دیگر این بخش از بورژوازی در دوره های پیشین که همانا اداره و کنترل و تعدیل مبارزات و اعتراضات توده ای بوده است، اضافه گردید. نقش اخیر کماکان و در دوره های بحرانی حیات رژیم کنونی به کار گرفته شده است.

گروه سوم، دسته جات و باندهای میلیتانت و پیش قراولان سرکوب و اعمال جنایت کارانه و ضد مردمی و طلایه داران و سازمان دهندگان نیروهای امنیتی، نظامی و انتظامی بوده است که به طور رسمی سپاه پاسداران، کمیته های انقلاب، بسیج و دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی را ایجاد کردند. محافل سیاسی آن ها عبارت بودند از: مجاهدین انقلاب اسلامی متشکل از دسته جات تروریستی آستانه انقلاب و قلم به دستان و "نظریه پردازان" بعدی، حزب جمهوری اسلامی حلقه ی بهشتی که دسته جات شبه فاشیستی را برای حمله به تجمع های کارگری و جنبش های آزادی خواهانه و کارگران بیکار و معترض در کارخانه ها و دانش جویان و زنان را سازمان می داد.

اعضا و شخصیت های پرنفوذ و محافل و گروه های دنباله رو این سه بخش در داخل و خارج حاکمیت برای همه ی ما یاد آور سراسیمگی، پراکندگی و سر در گمی جنبش کارگری و کمونیستی در سال های اولیه پس از قیام است. به این معنا که بسیاری از گروه ها، احزاب و سازمان های چپ و با باورهای سوسیالیستی و خلق گرایانه و مترقی، در پیرامون این سه دار و دسته ارتجاعی و ضد انقلابی گرد آمده

بودند و با تاکتیک‌ها و رفتارهای فرصت طلبانه و بی‌پرنسیبی فاحش، خاک به چشم توده‌ها و طبقه کارگر می‌پاشیدند.

مناسبات میان سه گانه های قدرت :

قدرت سه گانه ناشی از روندهای تازه ای که در عرصه ی تاریخ معاصر رخ داده و به اختصار به آنان اشاره گردید، و تاثر گذاری آن‌ها بر ساخت قدرت در ایران پس از انقلاب و قیام، مناسبات پیچیده، ناپایدار و هم‌چندی را در میان این دسته جات پدیدار ساخته است که بر تاکتیک و استراتژی جریانات اپوزیسیون، از رفرمیست تا انقلابی و از سازش کار تا سرنگونی طلب، تاثیرات غافل گیرانه و در برخی موارد ویرانگر و سنگینی گذاشته است. به نظر ما تشخیص ساخت قدرت و دیالکتیک مناسبات و متغیرهای آن، اولین گام و مهم ترین شرط در اتخاذ یک استراتژی کمونیستی و کارگری و به کارگری تاکتیک‌های پی برنده و کارا در هر یک از لحظه‌های جنبش جاری و کنونی می‌باشد. در این جا به طور فشرده به همین مضمون می‌پردازیم.

جلودار و پرچم دار ایدئولوژیک و سیاسی رژیم عبارت است از الیگارشی روحانیت شیعه که صورت بندی‌های دوره ای ارتجاع حاکم را تشکیل می‌دهد و تاکنون توانسته است "مشروعیت" سیاسی خود را در حلقه‌ها و باندهای مختلف مدعی قدرت به هر ترتیب و نحوه ای حفظ و نگهداری نماید. از طریق همین "مشروعیت" توانسته است عقبه خود را که عبارتند از: حلقه‌های ذینفع و غارتگر، بخش‌های متوهم و عقب مانده قشری و مزدوران و کثیری از ماموران آشکار و پنهان خود را راضی نگهدارد.

لیبرالیسم اسلامی در هیات نهضت آزادی، اصلاح طلبی و "جنبش سبز" و "کلید روحانی" همواره به عنوان اسب تروای ارتجاع سیاسی در ایران، عمل کرده است. این نقش به آنان این امکان را داده است که با استفاده از استبداد و خفقان سیاسی، در تنگناهای مختلف رژیم، خود را به عنوان یک راه حل و تنفس گاه در جلوی صحنه و در نمایشات انتخاباتی، به پیش کشانده و جلوه‌گری نماید و در عین حال به ارتجاع حاکم یادآوری نماید که نمی‌توانند او را کاملاً کنار بگذارند و بایستی سهم وی را در تقسیم قدرت و توزیع غارت در نظر داشته باشند.

الیگارشی روحانیت، لیبرالیسم اسلامی در هیات اصلاح طلبی و باندهای میلیتانت و مسلح (حزب پادگانی)، برای تمام دوران پس از قیام ۵۷ و تا همین لحظه، ائتلاف بورژوازی مرتجع و ضد انقلابی را تشکیل می‌دهند.

پیش روی آشکار و پنهان حزب پادگانی در عرصه‌های اقتصاد، سیاست و غارتگری، با پیش قراولی روحانیت مرتجع و لیبرال - اسلامی‌ها، به طور متناوب تامین گردیده است و در هیچ دوره ای به طور تمام قد و به نام خود، نتوانسته در عرصه سیاسی عرض اندام کند. این که در آینده قادر به انجام این امر باشد از هم اکنون به هیچ روی نمی‌توان حکمی صادر کرد. این امر مستلزم از سر راه برداشتن باندهای مختلف آخوندی و بیرون راندن قطعی لیبرال‌ها از تمام مراکز قدرت و حواشی آن، و تامین دیکتاتوری میلیتانت و جنگ سالار است؛ که با توجه به پیچیدگی و تنوع باندهای قدرتمند سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک، هدف بلندپروازانه ای به نظر می‌رسد و بیشتر به یک ماجراجویی می‌ماند.

سپاه پاسداران و مجموعه ی ارگان‌های امنیتی و سرکوبگرانه آن از قبیل بسیج و دستگاه انتظامی و بخش‌هایی از دستگاه قضایی و زندان‌ها، فاقد اتوریته سیاسی و ایدئولوژیک است و هیچ شخصیت، حزب و دکان سیاسی ای نمی‌تواند تمام قد آن را نمایندگی کند.

بنابراین علیرغم گستردگی سازمانی و نفوذ اطلاعاتی و در اختیار داشتن افزارهای متعدد اقتصادی، نظامی و سیاسی، همین وضعیت برای سردم داران، سرداران، "اتاق‌های فکر" و "برادران

قاچاقچی"، مطلوب ترین و آرمانی ترین شکل است. هر چند این جا و آن جا در برخی از بخش های آن سازهای دیگری زده می شود که بخشی از نقشه ها و تغییرات تاکتیکی و استراتژیک احتمالی ای دارودسته را از پرده بیرون می اندازد، اما نمی توان همه را جدی گرفت و بایستی روش های شانناژ، دروغ پردازی و لاف زنی های مزمز همه دسته جات رژیم را از اندازه و حد و قد وقواره آنان تفکیک کرد.

جایگاه جنبش طبقاتی و نقش طبقه کارگر ایران

این حقیقتی است که در جنبش های اجتماعی یک قرن اخیر در ایران، جنبش کارگری افت و خیز های مختلفی داشته و از دنباله روی صرف از طبقات و ایدئولوژی های بورژوازی و توهمات مذهبی و لیبرالی تا سازمان یابی و ایجاد صف مستقل کارگری و پیگیری مطالبات مخصوص به خود، در دوره های مختلف و با شدت و ضعف، در نوسان بوده است. اما حداقل در دوبرحه ی تاریخی حضور و رزمندگی و عزم کارگران در یکسره کردن توازن قوا به سود جنبش، تردیدی وجود ندارد. در جنبش ملی کردن نفت در سال ۱۳۲۹، هرچند رهبری جنبش در دست بورژوازی لیبرال بود و مبارزات سیاسی و اتحادیه ای کارگران تحت نفوذ و رهبری سوسیال فرمیسم حزب توده بود، اما یک پارچگی و رزمندگی کارگران در قالب تظاهرات و اعتصابات بزرگ و تعیین کننده، عامل اصلی در موفقیت این جنبش بود.

در انقلاب ۵۷ نیز این نقش و کارگرد تعیین کننده اعتصابات سراسری کارگران در بزرگ ترین واحد های صنعتی و کشاورزی بود که در نهایت با اعتصاب نفتگران جنوب تکمیل گردید و رژیم سلطنتی و سردم داران سرمایه داری جهانی را نسبت به رادیکالیسم و عمق جنبش در آن موقعیت، هوشیار کرد و آنان را به چشم پوشی از وجود سلطنت، واداشت؛ به ویژه آن که همان طور که آنان به درستی پیش بینی نموده بودند و بعدها - مثلاً به آشکار ترین شکل در جنبش های سرنگونی طلبانه در عراق، لیبی، تونس، مصر و سوریه - مجدداً آزمون سنجی شد، دور کردن طبقه کارگر از صحنه ی قدرت سیاسی و سرکوب جنبش کارگری ای که به سرعت در شرایط انقلابی به سوی سوسیالیسم و راه حل های ضد سرمایه داری روی می آورد، در درجه اول اهمیت است و در ثانی با به کارگیری انواع و اقسام حزب ها، دسته جات، ایدئولوژی ها و اتوپی های به ظاهر ضد سرمایه داری و عدالت جویانه اما تا بن دندان مرتجع و ضد مردمی، و از جمله اسلام سیاسی به جلو خزیده و حاضر به فرمان بری و حلقه به گوشی، می تواند برای ده های طولانی به سرکوبت وده ها در قالب تازه ای عمل کرده و آنان را از امر انقلاب اجتماعی، رهایی و سوسیالیسم به طور کلی ناامید و دلسرد نماید.

این ملاحظات و تجربه تاریخی برای پیش روان جنبش کارگری و کمونیستی و توده های مردم و سایر جنبش های اجتماعی به تدریج آشکار می سازد که در مقابل نظام غارتگرانه و استثمار و مستبدانه سرمایه داری، تنها و تنها با گراییدن به سوسیالیسم و هم گامی و اتحاد و همبستگی با طبقه کارگر است که می تواند به امر آزادی، دموکراسی و دسترسی به یک زندگی شرافتمندانه و مرفه منجر گردد. به ویژه آن که در صف بندی موجود در عرصه مبارزات اجتماعی، به طور واقعی این طبقه کارگر است که حتی یک لحظه مبارزات حق طلبانه و انسانی و خود را متوقف نکرده و به هر شکل و به هر میزان که در توان دارد پیگیر مطالبات صنفی، اقتصادی و اجتماعی خود است. مضمون های مطرح شده در اعلامیه های اول ماه می که از سوی فعالان جنبش کارگری در بند و بیرون از بند، تشکل های مستقل کارگری و شرکت کنندگان در مراسم های اول ماه می امسال که بسیار پراکنده و در زیر شدید ترین شرایط پلیسی و سرکوب انجام شد، آمده است، همه به روشن ترین وجه، مطالبات، افق و چشم انداز مترقیانه، ضد سرمایه داری و رادیکال کارگران مارا بیان و اعلان می نماید.

کردستان :

ناپایداری اوضاع سیاسی در عراق و سوریه و از هم گسیختگی انسجام و ائتلاف دوره ای بورژوازی و دولت های ناسیونال مرتجع که در شرایط متحول دوران پس از جنگ جهانی دوم از طریق کودتا و برقراری تدریجی دیکتاتوری نظامی در مصر، لیبی، الجزایر، عراق و سوریه به روی کار آمده بودند و از شرایط دوران جنگ سرد بهره می بردند - شرایطی که کمونیسم روسی و دار و دسته های قدرت در سوسیالیسم اردوگاهی به اندازه کفایت از آن بهره می بردند - لاجرم بر موقعیت و شرایط و تحولات سیاسی در کردستان عراق و سوریه و ترکیه تأثیرات معینی گذاشته است. تحولات اخیر نیز کماکان در بستر و افق بورژوازی و ناسیونالیستی، اما در اندازه های میکرو و قومی و حتی مذهبی و فرقه ای بازنمون گردیده است.

لیبرال دموکراسی سر و دم بریده ای که می کوشد استراتژی خود را با استراتژی سرمایه داری جهانی شامل "نظم نوین" پس از فروپاشی اردوگاه و پایان "جنگ سرد" و چارطاق باز شدن بازارهای جهانی به روی کاپیتالیسم آمریکایی، اروپایی، روسی و چینی، هم سو و هماهنگ سازد، وضعیت مشخص و ویژه ای را برای جنبش کارگری و کمونیستی در این منطقه ایجاد نموده است. مهم ترین این ویژگی در آن است که اگر در دوره ی پیشین نیروهای چپ و رادیکال برای همسویی و اتحاد خود با جنبش های ملی-دموکراتیک و اساسا ناسیونالیستی، با ملاحظه شرایط ذهنی و عینی روز، دلایل و علت هایی را در پیش پای خود می دیدند، در حال حاضر به سبب تغییرات پایه ای در شرایط سیاسی و اقتصادی منطقه و تغییرات استراتژیک در سیاست های منطقه ای امپریالیسم، قدرت یابی و عروج نسبی و گشایش و بسط اجتماعی جنبش های بورژوا - ناسیونال، و لاجرم بسط مبارزه طبقاتی به شکل آشکار تر و عینی تر، کمونیست ها و جنبش کارگری و تشکل های هم گرا با این جنبش را در وضعیت دیگری قرار می دهد و بر ضرورت تدوین و تنظیم استراتژی و تاکتیک های نوین و متفاوت از گذشته، صد چندان می افزاید.

در حال حاضر جنبش کارگری در کل منطقه بایستی بر اتحاد طبقاتی، سوسیالیسم و مبارزه مستقیم ضد سرمایه داری تأکید نماید و از توهمات و هدف ها و گرایش های بورژوا - ناسیونالیستی که صرفا در چارچوبه و راستای استراتژی سرمایه داری جهانی رژه می رود و فرمان می برد، به طور جدی و قویا پرهیز نماید. بر اتحاد سراسری خود با جنبش کارگری کشور خودی تأکید نماید و خود را از انواع صف های بورژوا - ناسیونالیستی که فدرالیسم، خود مختاری تحت حاکمیت بورژوازی بومی و کرد - و یا در جاهای دیگر بورژوازی ترک و عرب و بلوچ و... منطقه ای کردن کردستان به شرقی و غربی و ایجاد کردستان بزرگ است، دور نگهدارد. از سوی دیگر امکانات و محدودیت های خود را به درستی ارزیابی نموده و بر اتحاد طبقاتی در مقیاس های بزرگ تر و منطقه ای - مثلا در محدوده خاور میانه و در میان ملیت های مختلف و مستقل از قومیت و دین و مذهب و قبیله - تلاش نماید.

در بخش بعدی، این استراتژی را به طور مشخص پی می گیریم و بر مبانی تاکتیکی آن بیشتر می پردازیم.

تکالیف و وظایف چپ در کردستان :

این که سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کو مه له)، علیرغم سرکوب شدیدتر و حاکمیت مستبدانه تر نسبت به سه کشوری که هم اکنون با "مساله کرد" درگیر هستند، به عنوان یک سازمان چپ و کمونیست از موقعیت، اعتبار و نفوذ بیشتری نسبت به سایر سازمان های چپ در مناطق کرد نشین کشورهای مربوطه برخوردار است، ضرورت دقت و موشکافی بیشتر و عمقی تر را جلوی پای ما می گذارد و ما را در مقابل یک چرای بزرگ قرار می دهد.

استنتاج کلی ما به این قرار است که برآمد و رشد و گسترش و اهمیت و نقش تعیین کننده جنبش کارگری در ایران به نسبت کشورهای ترکیه، سوریه و عراق، شرایط و موقعیت مناسبی را برای افق

سوسیالیستی در میان جنبش های کارگری و اجتماعی دیگر در پس از قیام ۵۷ فراهم آورد؛ و آنان را قادر ساخت گام های بلندی را در غلبه بر عقب ماندگی ها و انحرافات و انواع ایدئولوژی های به ظاهر چپ و شبه مارکسیستی، بردارند. این وضعیت در رشد و تحول خود توانست بخش مهمی از جنبش کارگری و کمونیستی را به خود جلب و جذب نموده و پایه گذاری حزبی کمونیست ایران را در شهریور ۱۳۶۲ امکان پذیر سازد.

جنبش ملی و طبقاتی در کردستان نمی توانست نسبت به این تحولات بی تفاوت بماند و عملاً هم بی تفاوت نماند و با شرکت فعال و نقش سازنده در این فرآیند توسط پیگیرترین و رادیکال ترین بخش این جنبش که توسط کومه له آن روز نمایندگی می شد و توانسته بود مرزهای طبقاتی - ایدئولوژیک خود را تعیین و حساب خود را از سوسیال رفرمیسم ریشه دار در حزب دموکرات کردستان جدا سازد، همه ی امکانات و موقعیت خود را در خدمت تاسیس حزب قرار داد.

این ملاحظات و تاکید بر این واقعیت ها به ما این امکان و چشم انداز را می دهد که به طور مشخص و با دست باز انتظارات خود را به عنوان رفقا و هم زمان و کمونیست های راسخ و وفادار به آرمان های کارگری و سوسیالیستی اعلان نماییم.

در این چشم انداز، ما، کومه له را به عنوان بخش جدایی ناپذیر از جنبش کارگری و کمونیستی ایران تلقی کرده و محورهای اساسی زیر را به عنوان راهبردهای برگشت ناپذیر سازمان حزبی، ارائه می دهیم و پیش روی و پیروزی سازمان را در دست یابی و تحقق همه این انتظارات، در همگامی و دوشادوش کمونیست ها و طبقه کارگر ایران، می طلبیم:

۱ - وفاداری به سوسیالیسم و آرمان پرولتری: این چشم انداز امروزه برای هر کارگر آگاه و انقلابی کمونیستی از واضحات است که جنبش های قومی، ملی و جدایی طلبانه، مستقل از جنبش طبقاتی و چشم انداز سوسیالیستی، صرفاً بخشی از بورژوازی را جایگزین بخشی دیگر می کند و به همان میزان که این جدایی و استقلال تحقق می یابد دست بورژوازی خودی را در استثمار فزاینده کارگران و زحمتکشان ملت تازه پا بیشتر باز می گذارد. در موقعیت کنونی از انحطاط و رقابت لجام گسیخته میان بزرگ ترین اقتصادهای جهان سرمایه داری و بحران زده، این گونه جدایی ها، استقلال ها و دولت سازی ها، برای توده های کارگر و زحمتکش دستاوردی در بر نخواهد داشت.

۲ - همگامی و هماهنگی با پرولتاریای ایران و منطقه و پیگیری مبارزه ی طبقاتی، وظیفه ای است که همواره جلوی پای هر کمونیست و تشکل کمونیستی و انقلابی قرار می گیرد و خود را با آن تعریف می کند. شرکت در مبارزه روزمره کارگران و در دست داشتن نبض این جنبش، داشتن رابطه ی محکم و حقیقی و موثر با فعالان و پیش روان جنبش کارگری و تلاش پیگیرانه برای نمایندگی کردن طبقه در عرصه های مختلف سیاسی و اجتماعی از زمره این تکالیف و وظایف است.

۳ - از جنبه سازمان یابی و وظایف تشکیلاتی، این به آن معنا است که کومه له، نیروی اصلی خود را معطوف به تقویت جنبش کمونیستی در ایران و منطقه، و از لحاظ سازمانی معطوف به گسترش و سراسری کردن تشکیلات حزب کمونیست نماید. امری که در لحظه کنونی بیش از هر زمان دیگری ضرورت و برگشت ناپذیری آن احساس می شود و هرگونه کوتاهی در این زمینه، می تواند کار کمونیست ها و کارگران را در آینده، سخت تر و پیچیده تر نماید.

۴ - استنتاج از شق فوق به این معنا است که در سطح منطقه و کشورهای اروپایی، ضرورت دارد کومه له خود را با پرچم حزب کمونیست تعریف نماید؛ و از تبدیل فعالیت حزب کمونیست در هیات کومه له و جنبش چپ و رادیکال کردستانی پرهیز نماید.

۵ - به عنوان نتیجه گیری نهایی بایستی تاکید کرد آن چیزی که کو مه له را در مصاف با بورژوازی کرد در منطقه و ایران واجد استحکام و اعتبار می سازد، پشتیبانی جنبش کمونیستی و کارگری ایران از آن می باشد. هر گونه انزوا از این جنبش، به معنای حل شدن در جنبش ملی - دموکراتیک خلق کرد و همراهی و هم پایی با بورژوازی و ناسیونالیسم کرد خواهد بود. در این باره می توان به شواهد و مستندات تاریخی در لحظه های حساس و سرنوشت ساز در مناسبات این دو بخش جدایی ناپذیر جنبش انقلابی و کمونیستی در ایران و کردستان رجوع کرد، که در جای دیگری بایستی به آن پرداخته شود.

Kavedadgari@yahoo.com

۱۰ می ۲۰۱۴

نقل از : نشریه مبارزه طبقاتی شماره ۱۸

<http://www.m-tabaghati.com/archive/Mobareze-Tabaghati-18.pdf>